هوالعلیم

# عصمت ائمه و انبیاء علیهم السلام و ادله آن (۱)

برگرفته از کتاب «امام شناسی، جلد ۱»

حضرت علامه آیت‌الله حاج سیّد محمدحسین

حسینی طهرانی

قدّس سرّه

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و صلّى اللَه على محمّد و آله الطاهرين

و لعنة اللَه على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدى

و لا حول و لا قوّة الا باللَه العلىّ العظيم

قال اللَه الحكيم فى كتابه الكريم:

﴿كانَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللَهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ بَغْياً بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَ اللَهُ يَهْدِى مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾[1]

## اختلاف اساسى بين شيعه و سنى

بين شيعه و سنى اختلاف فقط در مسئله ولايت است.

شيعه مى‌گويد امام بايد معصوم باشد و از جانب

خدا منصوب گردد، سنیان می‌گویند عصمت از شرائط امام نیست و مردم می‌توانند برای خود امامی را اختیار کنند و از او پیروی نمایند.

بقیه مسائلی که مورد اختلاف بین این دو گروه است همه تابع این مسئله بوده و از فروعات این اصل به‌شمار می‌رود؛ و روی زمینه اختلافی که در این اصل به میان آمده است در آن فروعات نیز اختلافاتی قهراً پیدا شده است، به‌طوری‌که اگر در این اصل اختلاف از میان برخیزد و این دو فرقه دارای مرام و مذهبی واحد گردند، بقیه فروع نیز خود بخود به پیروی و به تبع این اصل اختلافات خود را رها نموده و متّحد خواهند شد.

بین شیعه و سنی اختلاف فقط در مسئله ولایت است. شیعه می‌گوید امام باید معصوم باشد و از جانب خدا منصوب گردد، سنیان می‌گویند عصمت از شرائط امام نیست و مردم می‌توانند برای خود امامی را اختیار کنند و از او پیروی نمایند.

## امام به‌منزله قلب در پیکر انسان است

در بدن انسان دستگاه‌های مختلف و متنوّعی

وجود دارد که هر یک در انجام وظیفه‌ای مختصّ به خود مشغول فعالّیت است.

چشم برای دیدن و گوش برای شنیدن و بینی برای تنفّس و بوئیدن و زبان برای چشیدن و دست و پا برای أخذ نمودن و راه رفتن است هر یک از این اعضاء در انجام وظیفه خود ساعی و کوشاست ولی نیروی خود را از نقطه نظر حیات مادّی از قلب می‌گیرد.

قلب خون را به تمام اعضاء و جوارح می‌رساند و در هر لحظه بدانها حیات نوینی می‌دهد و خون تازه به وسیله ارسال قلب آنها را زنده و با نشاط نگاه می‌دارد، به‌طوری‌که اگر در یک لحظه قلب متوقّف گردد و از سرکشی و سرپرستی خود باز ایستد این اعضاء زنده و شاداب به صورت مرده و کدر درآمده تمام خواصّ خود را از دست می‌دهند... .

و امّا از نقطه نظر معنی، مغز و دستگاه مفکره منظّم کننده این قوا و اعضاء می‌باشد، چشم فقط می‌بیند یعنی در اثر انعکاس نور، صورتی از شیئی مرئی در حدیبیه و عدسی چشم منعکس می‌گردد؛ امّا این صورت چیست و با او چه‌کار باید کرد، این

وظیفه چشم نیست، این کار مغز است که این صورت را گرفته و روی او حساب می‌کند و از این صورت بهره برداری می‌نماید.

بنابراین وجود دستگاه مغز نیز برای استخدام این اعضاء و جوارح و به کار بستن هر یک از آنان در موقع لزوم و تطبیق صور حاصله با صور محفوظه سابقه و احکام صحیحه مترتّبه بر آن‌است، به‌طوری‌که در شخص مجنون که قوای عاقله خود را از دست داده است هیچ نتیجه صحیحی از دیدار و گفتار و کردار او مترتّب نمی‌شود.

از انسان بگذریم در حیوانات نیز قلب و مغز وجود دارد و بدون آن هیچ حیوانی حتّی حیوانات تک سلّولی نمی‌توانند به وظیفه خود ادامه دهند و برای ادامه حیات و زندگی خود در تلاش باشند.

در جمادات نیز آنچه آنها را در تحت خاصیت و کیفیت واحد قرار می‌دهد، و راسمِ وحدت آنان است همان روح و نفس واحدی است که در آنان ساری و جاری بوده و بهمین علّت دارای خاصیت واحد بوده و اثرات واحدی از آنان مشهود است.

## لزوم امام معصوم در جامعه

در جامعه بشری برای تبدیل قوا و تنظیم امور و رفع اختلافات بین مردم و جلوگیری از تعدّیات به حقوق فرد و اجتماع و رهبری نمودن تمام افراد را به مقصد کمال و منظور از آفرینش و کامیابی از جمیع قوا و سرمایه‌های خدادادی احتیاج به معدِّل صحیح منظِّم است و الّا جامعه از هم گسیخته می‌شود و از سرمایه حیات بهره برداری نخواهد نمود.

منظِّم عالم انسانیت و اجتماع امام است که حتّماً باید دارای قوائی متین و فکری صائب و اندیشه‌ای توانا ناظر بر اعمال و کردار امّت بوده، بین آنها نظم و تعادل را برقرار کند.

آیا اگر این امام نیز خود جایز الخطا و مبتلی به معصیت و گناه و در فکر و اندیشه مانند سایر افراد جامعه دچار هزاران خطا و اشتباه گردد و یا نیز مانند آنان بوالهوس و شهوت‌ران باشد، می‌تواند با این‌حال در بین افراد صلح دهد، اختلافات آنان را رفع کند حقّ هر ذی حقّی را به او برساند و جلوی تعدّیات را بگیرد و تمام افراد را قوّه حیات و نیروی زندگی بخشد؛ به هر کس به اندازه استعداد و نیاز او از

معارف و حقائق تعلیم کند؛ موارد خطا و اشتباه آنان را هر یک به نوبه خود در سلوک راه خدا و رسیدن به مقصد کمال بیان کند؟ حاشا و کلّا!

بنابراین رهبر جامعه و زعیم و امام مردم باید معصوم و عاری از گناه و هر گونه لغزش و خطا بوده با فکری عمیق و پهناور و سینه‌ای منشرح به نور الهی و قلبی منوَّر به تأییدات غیبیه ناظر بر احوال و رفتار و حتّی بر خاطرات قلبیه هر یک از افراد امّت بوده باشد.

بعضی از عامّه عصمت را در پیغمبران قبول دارند و بعضی از آنها مرتبه ضعیفی از عصمت را درباره آنان قائلند و بعضی به‌طور کلّی عصمت را درباره آنان انکار کرده و به‌هیچ‌وجه آنان را مصون از خطا و معصیت نمی‌دانند؛ ولی شیعه به‌طور عموم عصمت را به تمام معنی در انبیاء شرط می‌داند و نیز درباره ائمّه معصومین صلوات اللَه و سلامه علیهم اجمعین قائل به عصمت است.

## عصمت انبیاء در سه مرحله

ما برای اثبات این موضوع، عصمت را درباره

انبیاء از قرآن شریف اثبات نموده و سپس درباره ائمّه علیهم السلام به بحث می‌پردازیم.

امّا درباره پیمبران می‌گوئیم که عصمت مورد کلام در سه موضوع است.

اوّل در موضوع تلقّی وحی یعنی قلب پیغمبر باید طوری باشد که در حال نزول وحی خطا نکند و وحی را همان‌طور که وارد است به خود بگیرد، و در تلقّی کم و زیاد ننماید؛ و قلب پیغمبر، وحی را در خود به صورت دیگر غیر از حقیقت واقعیه خود جلوه ندهد.

دوّم در موضوع تبلیغ و رساندن وحی است؛ یعنی پیغمبر همان‌طور که وحی را گرفته است همان‌طور باید برساند، در اداء و رساندن نباید دچار خطا و اشتباه گردد؛ نباید وحی را فراموش کند یا در اداء آن کم و زیاد نموده غیر از صورت واقعی خود آن را به امّت خود تبلیغ نماید.

موضوع سوّم در موضوع معصیت و گناه است، یعنی هر چه مخالف با مقام عبودیت و منافی احترام و موجب هتک مقام مولی است نباید از او سر زند، چه راجع به گفتار باشد یا راجع به افعال؛ و به‌طور

کلّی این سه مرحله را می‌توان به یک جمله اختصار نمود و آن وجود امریی‌است از جانب خدا در انسان معصوم که او را از خطا و گناه مصون دارد.

و امّا خطا در غیر این سه موضوع، مثل خطا در امور خارجیه نظیر اشتباهاتی‌که انسان در حواسّ خود می‌کند یا در ادراکات امور اعتباریه و مانند خطا در امور تکوینیه از نفع و ضرر و صلاح و فساد از محلّ نزاع و مورد گفتگوی شیعه و سنّی خارج است.

## دلیل اول عصمت

امّا در آن سه مرحله از عصمت آیاتی از قرآن دلالت بر آن دارد مثل قوله تعالی: ﴿کانَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللَهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ بَغْياً بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَ اللَهُ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾[1]

این آیه می‌رساند که منظور از ارسال پیمبران و

[1]. سوره البقرة: ۲ آیه ـ ۲۱۳

انزال وحی و کتاب همان‌است که مردم را به حقّ دعوت کنند، و در جمیع موارد اختلاف چه در قول و چه در فعل و چه در اعتقاد، راه صواب و حقّ را به آنها راهنمائی کنند.

این‌است هدف خلقت و آفرینش از بعثت انبیاء؛ چون خداوند در این مقصود اشتباه نمی‌کند و به غلط نیز نمی‌افتد به مفاد آیه ﴿لا یَضِلُّ رَبِّی وَ لا یَنْسی﴾[1]

و نیز در این منظور و مقصود به هدف خود می‌رسد و رادع و مانعی برای او نیست به مفاد آیه شریفه: ﴿إِنَّ اللَهَ بالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَهُ لِکُلِّ شَیْءٍ قَدْراً﴾[2] و به مفاد آیه کریمه: ﴿وَ اللَهُ غالِبٌ عَلی أَمْرِهِ﴾[3].

بنابراین لازم‌است برای حفظ وحی در انزال آن و تبلیغ و اداء آن، پیمبران را از هر گونه خطا و غلطی مصون نگاه دارد، زیرا به‌فرض طبق مفاد این آیات اگر قلب پیغمبری در تلقّی یا در تبلیغ وحی دچار اشتباه گردد منظور از رسالت او به عمل نیامده است

---

[1] سوره طه (۲۰) آیه ۵۲.

[2] سوره طلاق (۶۵) آیه ۳.

[3] سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۱.

به‌علّت اینکه منظور از رسالت دعوت به حقّ است به مفاد: ﴿وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾.

و بنابراین در صورت اشتباه یا آنکه خدا در انتخاب رسول و طریقه انزال وحی بر قلب او دچار غلط و دستخوش نسیان واقع شده، و یا آنکه منظورش دعوت به حقّ بوده لکن در اجراء وحی در قلب پیغمبر به نحوی که هیچ دستخوش تغییر و تبدیل واقع نشود به خطا افتاده، و اینها به مقتضای ﴿لا يَضِلُّ رَبِّي وَ لا يَنْسى﴾ صحیح نیست یا آنکه با آنکه منظورش دعوت به حقّ بوده و در اجراء این امر نیز اشتباه و غلط نمی‌نموده است، لکن موانع خارجیه جلوی امر خدا را می‌گرفته و نمی‌گذارده به مرحله تحقّق برسد. این نیز به مقتضای مفاد ﴿إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ﴾ یا آیه ﴿وَ اللَّهُ غالِبٌ عَلى أَمْرِهِ﴾ محال است.

روی این مقدّمات حتماً خدا پیمبران را محفوظ از خطا و غلط در کیفیت تلقّی وحی و تبلیغ آن نگه می‌دارد؛ و قلب آنان را بطوری صافی و پاک می‌نماید که در اثر انزال وحی هیچ ارتعاش و موجی که

موجب دگرگونی کیفیت و واقعیت وحی باشد در قلب آنان وجود نداشته باشد؛ و هیچ‌گونه اضطراب و تاریکی که نیز باعث تأویل و تفسیر ادراکات واقعیه بر خلاف واقعیت و حقیقت آن باشد در آنها پدید نیاید. و این معنی حقیقت عصمت است در دو مرحله تلقّی وحی و تبلیغ آن.

و امّا در مرحله سوّم که مصونیت و عصمت آنان از گناه باشد، ممکن‌است با بیان مقدمه دیگری نیز دلالت آیه فوق را تمام دانست؛ و آن اینکه اگر پیغمبری معصیت کند و مرتکب گناه گردد با این فعلِ خود جواز و اباحه این عمل را نشان داده است؛ چون عاقل به کاری دست نمی‌زند مگر آنکه او را نیکو و پسندیده داند؛ پس اگر از او معصیت سر زند در حالی‌که قولًا امر به خلاف آن می‌کند این موجب تناقض و تهافت خواهد بود، و با فعل و قول خود تبلیغ متناقضین نموده است؛ با قول و گفتار خود مردم را از آن بازداشته، ولی با فعل آن اباحه آن را اثبات و امّت را در فعل آن مرخّص داشته است.

و معلوم‌است که تبلیغ متناقضین تبلیغ حقّ نخواهد بود چون هر یک از آن دو مُبطِل دیگری

خواهند بود، و خدائی که پیمبران را به منظور تبلیغ حقّ ارسال نموده است؛ آنان را به دعوت به متناقضین نمی‌گمارد، بلکه آنان را از عمل غیر حقّ و هر گونه معصیتی مصون می‌دارد زیرا که عصمت پیمبران در تبلیغ رسالت و اداء وحی (آن طور که باید) بدون عصمت در مقام معصیت تمام نخواهد بود.

روی این بیان به خوبی واضح شد که آیه فوق دلالت بر عصمت انبیاء در سه مرحله تلقّی و تبلیغ وحی و در مقام گناه و معصیت دارد.

## اولین دلیل عصمت امام علیه السلام

امام نیز که حافظ شریعت و تبیین حکم و پاسدار قانون بر امّت است، نیز حائز مقامِ قلب و ادراک پیمبر است و از این نقطه نظر با پیغمبر فرقی ندارد، جز آنکه پیغمبر آورنده شریعت و کتاب، و امام حافظ و مبلّغ آن است و همان ادلّه‌ای که برای اثبات عصمت در انبیاء مورد استفاده قرار می‌گیرد بعینها درباره امام نیز وارد می‌شود.[1]

---

[1] این مقاله از کتاب امام شناسی ج اول، ص ۵- ۱۲ گرداوری شده است.